



وحید رستمی

دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه غرب دانشگاه فردوسی مشهد



فلسفه اسلامی؛ چالش‌ها و انتقادهای

در گفت‌وگو با استاد محمد حسین حشمت‌پور

اشاره

شناخت ادراک و معرفت در هر فلسفه‌ای، امری بنیادین و چالش‌برانگیز است. در فلسفه اسلامی عقول و افلاک نقش مهمی را در تبیین ادراک و معرفت انسانی و نظام فیض ایفا می‌کنند و ازسویی دیگر با توجه به پیشرفت علوم تجربی می‌توان با نگاهی دوباره اموری مانند علم، ادراک، عقول و افلاک را موردبازبینی قرار داد. بر همین اساس، با استاد ارجمند دکتر محمد حسین حشمت‌پور به گفت‌وگو نشستیم و موضوع این مصاحبه را به این امور اختصاص دادیم و همچنین به‌خاطر جایگاه ویژه‌ای که حکمت صدرایی در مراکز حوزوی و دانشگاهی ایران دارد، وضعیت آموزش فلسفه در ایران و همچنین برخی از اتهاماتی که به ملاحظراً نسبت داده شده است را بررسی کردیم. دکتر حشمت‌پور، عضو هیئت علمی دانشگاه قم و از اساتید پیشکسوت فلسفه اسلامی هستند که یکی از پروژه‌های ایشان، احیای تراث فلسفه اسلامی بوده و تاکنون بسیاری از کتاب‌های فلسفی ارزشمند و متروک که مدرّس، شارح و مترجم نداشته را تدریس و احیا کرده‌اند.

نحوه مواجهه فلسفه اسلامی با شکاکیت از مباحث مهم و چالش برانگیز است. از دیدگاه برخی از اساتید معاصر فلسفه اسلامی، با علم حضوری می‌توان همه مشکلات معرفت‌شناسی غرب را از میان برداشت و چالش‌های شک‌گرایی و نسبی‌گرایی را ویران کرد. این گروه، سخنان حکیمان گذشته مانند ابن‌سینا و ملاصدرا را موافق این امر می‌دانند. به نظر

حضرت عالی، آیا علم حضوری چنین کارایی مهمی در معرفت‌شناسی دارد؟

ابتدا برای روشن شدن مسئله، باید اقسام علم حضوری را بیان کنم. ابن‌سینا علم حضوری به نفس را قبول دارد؛ یعنی اینکه من به خودم علم حضوری دارم و در بقیه موارد علم حصولی را به کار برده و از علم حضوری در ظاهر سخنی به میان نیاورده است. ولی خواجه طوسی در نمط هفت اشارات تحت‌تأثیر کلام شیخ اشراق قرار گرفته و گفته است که علم حضوری به چند چیز تعلق می‌گیرد: یکی علم به نفس، یعنی علم به خودم، دوم، علم به اوصاف و حالات نفس و دیگری علم به افعال نفس؛ البته به شرط اینکه فعل من باشد، نه فعل دیگری. مثلاً حرکتی اتفاق افتاده و پیراهن من تکان خورده یا فعلی با واسطه از من صادر شده است. خواجه علم حضوری نسبت به افعال متولد را قبول نمی‌کند. شیخ اشراق معتقد است ما به محسوسات علم حضوری داریم. صدرا معتقد است علم من به علمم و علم من به معلولم علم حضوری است. البته علم معلول به علت در حد توانایی معلول حضوری است. همه این آقایان، علم من به صورت علمیه را علم حضوری و بی‌واسطه و علم به چیزی که صورت از آن حکایت می‌کند را علم حصولی می‌دانند. در علم حضوری چون صورتی نیست، مقدار زیادی از شکاکیت‌ها را می‌توان برطرف کرد، اما چون در همه موارد علم حضوری وجود ندارد، نمی‌توان همه شکاکیت‌ها را برطرف کرد.

اینکه صدرا همه چیز را علم حضوری بدانند،

تصریحی از وی ندیدم

دلیل مهم کسانی که برای علم حضوری کاربرد بسیار مهمی قائل هستند، این است که

ملاصدرا در شواهد الربوبیه همه علوم را حضوری نمی‌داند و تصریحی از وی مبنی بر حضوری بودن همه علوم ندیدم.

از نظر ملاصدرا و مرحوم علامه طباطبایی، تمام اقسام علم حصولی به علم حضوری بازگشت می‌کند. این گروه تفاسیر مختلفی از ارجاع علم حصولی به علم حضوری ارائه کردند و در برخی از این تفاسیر، تمام اقسام علوم و معارف انسانی، علوم حضوری شمرده شده است و بر همین اساس گفته‌اند که می‌توان همه شکاکیت‌های معرفت‌شناختی را با علم حضوری برطرف کرد. نظر شما در این مورد چیست؟

ملاصدرا در کتاب شواهد الربوبیه همه علوم را حضوری نمی‌داند. او می‌گوید: ما عقول را از دور می‌بینیم. بنابراین کلی می‌یابیم و علم حضوری داریم. ولی شاید در اسفار رأی ایشان عوض شده باشد، ولی اینکه ایشان همه چیز را علم حضوری می‌دانند، تصریحی از ایشان ندیدم.

تصریح صدرا مبنی بر تفاوت علم با وجود ذهنی را ندیده‌ام

استاد جوادی آملی معتقد است که از نظر ملاصدرا میان وجود ذهنی و علم تفاوت حقیقی وجود دارد. ایشان معتقدند که تفکیک میان علم و وجود ذهنی، نظیر تفکیک میان وجود و ماهیت، سرنوشت‌ساز است و شبهات وجود ذهنی، معرفت‌شناسی و بسیاری از مسائل فلسفی را از طریق این تفکیک می‌توان حل کرد. از نظر ایشان وجود علم، وجود عینی، خارجی و مؤثر است، اما وجود ذهنی، ظل وجود خارجی علم است، نه ظل وجود خارجی معلوم.

حال سؤالم این است که به نظر حضرت عالی، آیا در آثار ملاصدرا شواهدی را می‌توان بر وجود چنین تفکیکی یافت؟

قبل از دیدگاه ملاصدرا، نظر سبزواری را عرض کنم. ایشان در حاشیه کتاب شرح منظومه در وجود ذهنی توضیح داده است که وقتی من چیزی را تصور می‌کنم، ماهیت و وجود دارد. ماهیت در ذهنم می‌آید و به وجود ذهنی موجود می‌شود و وجود این ماهیت که پیش من حاصل شده است را علم می‌گویند. یعنی وقتی

قسمت نورانی است که در روز یا شب آن را مشاهده می‌کنیم، اما افلاک هیچ‌وقت ملاحظه نمی‌شوند. طبق عقیده قدما، فلک دور زمین می‌چرخید و کوکب را نیز می‌چرخاند. البته قبل از بطلمیوس و حتی قبل از ارسطو، معتقد به افلاک جسمانی نبودند، بلکه مدار برای این کواکب ترسیم می‌کردند. یکی از منجمان بزرگ یونان به نام ابرخس معتقد بود که فلک عبارت است از همان خط و

مدار فرضی و جسمی در کار نیست. بعد از زمان ایشان، در بین قدما معروف شد که فلک جسم است. این اشتباه از چه زمانی شروع شد، الان در ذهنم نیست. بعد هم متأخرین جسمانیت فلک را باطل کردند، نه اصل وجود فلک را. متأخرین گفتند فلک به صورت یک مدار و خط فرضی است، نه جسم. پس جسمانیت فلک باطل شده است، نه اصل وجود فلک. فلک باطل نشده است و در قرآن هم داریم: و کل فی فلک یسبحون: همه ستارگان در فلکی شنا می‌کنند. پس فلک موجود است و اختلاف در مصداق آن است. پس اینکه می‌گویند فلک باطل شده است. خطاست.

مسئله دیگری که وجود دارد این است که فلک نفس دارد یا نه. نظر صحیح این است که فلک صاحب نفس است، گرچه متجددین و متأخرین نتوانند آن را اثبات یا رد کنند.

از نظر شرع، ما می‌دانیم که فلک نفس دارد و نفس همان ملک مدبر است؛ ملکی که از جانب خدا مدبر شده که کار این فلک یا کوکب را اداره کند. ما معتقدیم

نظر صحیح این است که فلک صاحب نفس است، گرچه متجددین و متأخرین نتوانند آن را اثبات یا رد کنند.

شما تصویری از شیئی دارید، ماهیت آن شیء در ذهن شما می‌آید. ماهیت در خارج به وجود خارجی، موجود و به وجود ذهنی در ذهن موجود است. این ماهیت که به وجود ذهنی موجود است را ایشان وجود ذهنی و وجود این ماهیت را علم می‌نامد. مرحوم سبزواری تفکیک را مطرح کرده است، ولی صدرا این تفکیک را ندارد و می‌گوید علم از سنخ وجود است. البته می‌توان بین کلام حکیم سبزواری

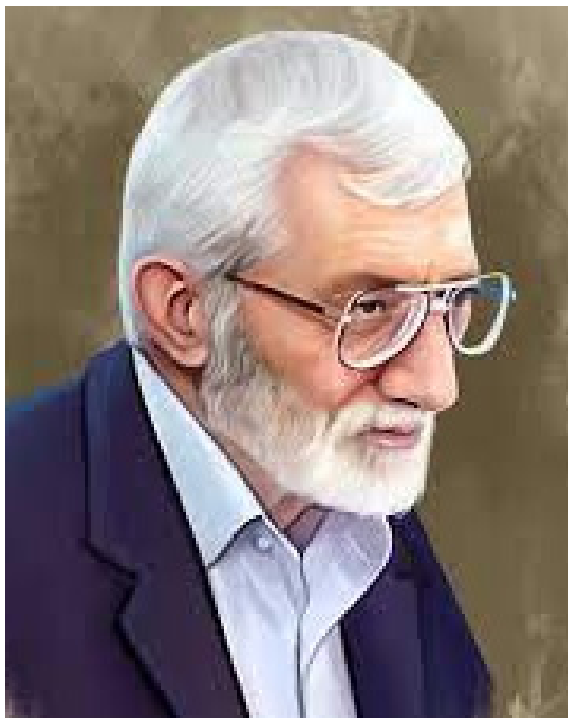
و ملاصدرا جمع کرد و گفت که هر دو می‌گویند علم از سنخ وجود است. من تفکیک علم از وجود ذهنی را در ملاصدرا یاد نمی‌آید. ولی غالباً سبزواری با صدرا موافق است و اینکه صدرا می‌گوید علم از سنخ وجود است، فرقی را که آقای جوادی گذاشته‌اند، تأیید می‌کند. ولی تصریح صدرا در مورد این تفکیک را من ندیدم. البته من نمی‌خواهم این تفکیک را نفی کنم.

اینکه می‌گویند فلک باطل شده است، خطاست

یکی از مسائل مهم فلسفه اسلامی بحث عقول و افلاک است که به معرفت‌شناسی نیز مرتبط است و افلاک در آراء فیلسوفان اسلامی نقش مهمی داشته است. به نظر شما امروزه با توجه به پیشرفت علوم تجربی این مسئله با چه چالش‌هایی می‌تواند روبه‌رو باشد؟

مطلبی که سؤال شده مطلب خیلی مهمی است؛ زیرا بین متقدمین و متأخرین در این زمینه اختلاف وجود دارد و اگر بتوانیم این مسئله را حل و بین این دو گروه صلح ایجاد کنیم، کار مهمی است. بنابراین سؤال شما سؤال مهمی است.

ابتدا باید توضیح دهم که افلاک چیست و با کواکب چه فرقی دارد. قدما از فلاسفه به تبعیت از منجمان معتقد بودند افلاک، اجسام غیر قابل نفوذ هستند که رنگ و خصوصیات عنصری نداشته‌اند و قابل خرق یعنی شکافتن و التیام نیستند و اگر بر فرض محال قابل خرق باشند، قابل التیام نیستند. آن‌ها افلاک را بی‌رنگ می‌دانستند. همان‌طور که هوا قابل رؤیت نیست، فلک قابل رؤیت نیست و هر فلکی زمین را احاطه کرده است و با کوکب فرق دارد. کوکب همان



و حتی امروزه نیز معتقدند که باید اموری که در جهان اداره می‌شوند، مدبری داشته باشند، گرچه این امور قوه جاذبه آن‌ها باشند. این خیلی مهم نیست. بالاخره همه امور و از جمله افلاک به مدبر نیاز دارند و در قدیم می‌گفتند مدبر و امروزه تعبیر قوه گریزازمرکز را به کار می‌برند. به نفس مدبر می‌گوییم و اگر مدبر را نفس بنامیم، اشکالی ندارد و در این نام‌گذاری که اشکالی نیست. حکما معتقد بودند مافوق این مدبر، مدبر دیگری است و نام آن را عقل می‌گذاشتند. عقل موجودی نیست که ما آن را انکار کنیم. و یک ملک مجرّد به این ملک جسمانی دستور می‌دهد و این ملک مجرّد مابشر ملک جسمانی می‌شود. این مطالب توسط امروزی‌ها باطل نشده است. حرکت کوکب که طبق قواعد ریاضی و هیئت مقبول قدما بوده است، مقبول امروزی‌ها نیز هست. فقط امروزه این حرکت را توجیه می‌کنند و می‌گویند بر اثر قوه جاذبه و گریزازمرکز و ترکیب این دو حرکت دَوْرانی و بیضی‌شکل به وجود می‌آید. قدیمی‌ها معتقد بودند این کار را ملک می‌کند، ولی عرض کردم که اسم آن را قوه جاذبه بگذاریم یا ملک فرقی نمی‌کند، بلکه فقط اسم آن عوض شده است

حکما معتقد بودند که این ملک غیر جسمانی (عقل) مدبر ملک جسمانی (نفس) است. البته تمام آن‌ها به عقول معتقد نبودند و خواجه در اشارات به تبع ابن‌سینا اثبات می‌کند، ولی در تجرید الاعتقاد نظر خودش را بیان می‌کند و می‌گوید در مورد عقول شک دارم و پیش من ثابت نشده است. البته نمی‌گوید باطل شده است، بلکه فقط تردید خودش را ابراز می‌کند.

اگر از جسمانیت فلک صرف‌نظر کنیم می‌توان بین حرف قدما و متأخرین جمع کرد. البته جسمانیت فلک را منجمان مطرح کردند، نه حکما و حکما در مورد جسمانیت فلک مقلّد محض بودند. اگر هم اشکالی هست، بر منجمان وارد است، نه حکما.

**احکام مترتب بر جسمانیت
فلک در ارکان فلسفه سینوی
مدخلیتی ندارد**

بطالان برخی از قواعد مربوط به افلاک آیا به نظام فلسفه

مشایی لطمه‌ای وارد نمی‌کند؟

اگر جسمانیت فلک را از فلسفه مشایی حذف کنیم، به نظام فلسفه مشایی هیچ خللی وارد نمی‌شود؛ زیرا آن‌ها احکامی بر جسمانیت فلک مترتب می‌کردند که در ارکان نظام فلسفه سینوی مدخلیتی ندارد. برای مثال، معتقد بودند فلک که جسم است، از قبیل عناصر نیست و کیفیت عنصری ندارد و ما می‌گوییم اصلاً در فلک جسمی نیست که بخواهد کیفیت عنصری داشته یا نداشته باشد. کیفیت عنصری را ما هم نفی می‌کنیم. منتها مشکل در کواکب پیش می‌آید، نه در افلاک. به عنوان مثال، این‌ها معتقد بودند خورشید داغ نیست؛ زیرا گرما از خصوصیات عنصر است و خورشید عنصر نیست. پس مشکل در کواکب پیش می‌آید، نه در فلک.

خورشید گرم است و این‌ها برای منشأ حرارت خورشید توجیهاتی می‌آوردند و آن توجیهات هم مثل انعکاس نور و فعل و انفعالات زمین بود. البته این نکته را عرض کنم که در فلک، منجمان قواعدی را مطرح می‌کردند که به بن‌بست می‌رسیده و می‌گفتند قواعد ما اقتضای وقوع فلان اتفاق را دارد، در حالی که وقتی ما رصد می‌کنیم، می‌بینیم که غیر از این مشاهده می‌کنیم و خوشبختانه در اینجا به قواعدشان عمل نمی‌کردند. از این‌رو، نجومشان به مشکل نمی‌خورد؛ زیرا در برخی جاها قواعد خود را کنار می‌گذاشتند و احکام را طبق رصدشان تنظیم می‌کردند، نه براساس قواعد خود.

ملاصدرا اعتقاد مشاء مبنی بر ازلی بالغیر بودن افلاک را باور ندارد

ملاصدرا در مسئله افلاک آیا از دیدگاه ابن‌سینا در مورد افلاک فاصله می‌گیرد و آیا ملاصدرا نظر خاصی در این مورد دارد؟ چون او در جلد دوم کتاب اسفار وعده داده است که رساله‌ای در موضوع عقول و افلاک خواهد نوشت و نظر خودش را بیان خواهد کرد و این کتاب البته به دست ما نرسیده است.

این رساله که به دست ما نرسیده، ولی با توجه به آثاری که از ملاصدرا

خواجه طوسی
در اشارات به تبع
ابن‌سینا عقول
را اثبات، ولی در
تجرید الاعتقاد
تردید خویش را ابراز
می‌کند.

موجود است باید گفت که ملاصدرا در مسئله افلاک با مشاء فاصله ندارد. فقط در یک مسئله با مشاء مخالف است و آن این که او اعتقاد مشاء مبنی بر ازلی بالغیر بودن افلاک را باور ندارد و بر این عقیده است که افلاک حادث هستند و روزی از بین خواهند رفت و علم روز حرف ملاصدرا را تأیید می کند. امروزه اگر فلسفه غرب با نجوم جدید افلاک را قبول نکنند،

علت آن این است که سراغ متافیزیک نرفته و خواسته اند مباحث را در ساحت ماده و تجربه حل کنند. در حالی که ساحت عقول و افلاک، فراتر از حوزه تجربه است و در متافیزیک اثبات می شود.

اینکه واسطه فیض بین خدا و انسان چیست، خیلی روشن نیست

حکما معتقدند که عقل فعال در حصول ادراکات انسان و نظام فیض نقش مهمی دارد. سؤال این است که آیا می توان چنین نقشی را به موجودی غیر از عقل فعال نسبت داد؟

اساساً باید موجود مافوقی باشد تا موجودات را از حالت قوه به فعل برساند؛ آن موجود مافوق خداست. اما آیا خدا مستقیم این کارها می کند یا وسائط فیض دارد؟ ما معتقدیم چون جهان به صورت طولی آفریده شده است، خدا باید فیض را به وسائط بدهد؛ آن ها فیض خودشان را برداشت کنند تا به ما فیض برسد و

بشر فیض الهی را
مستقیم نمی تواند
تحمل کند. برخی
ملائکه را و برخی
دیگر ائمه را واسطه
فیض می دانند.

بتوانیم فیض رقیق شده را تحمل کنیم. خداوند به خاطر تفضلی که دارد، واسطه می گذارد تا فیض به صورت دست نخورده نرسد؛ چون بشر نمی تواند تحمل کند. برخی می گویند ملائکه واسطه فیض هستند؛ برخی می گویند ائمه واسطه فیض هستند. این فیض قوی است و ما تحمل آن را نداریم. پس باید وسائط فیضی وجود داشته باشد. بارها شده است که خود

ما گاهی در مطلبی توقف می کنیم و یک دفعه پاسخ به ما القا می شود، این از کجا القا شده است؟ باید از یک موجود مافوقی القا شود. پیداست این جهان به واسطه موجودات، به صورت طولی اداره می شود. اینکه آن وسائط چه هستند، خیلی روشن نیست و این تطبیقات ماست که شاید درست نباشد.

چیزهایی را که امروزه در مورد سرقت علمی ملاصدرا می گویند، قبول ندارم

برخی به ملاصدرا سرقت علمی را در پاره ای از موارد نسبت می دهند و معتقدند که ملاصدرا برخی از نظریات فلسفی حکمای قبل از خود را در آثارش نقل می کند و اسمی از صاحب نظریه نمی برد. این عده دو مؤید نیز دارند: یکی کتاب سرقات صدر که تألیف آن را به حکیم جلوه نسبت می دهند و دیگری اینکه می گویند ملاصدرا یکی از کتب فلسفی باباافضل کاشانی



که فارسی بوده است را به عربی ترجمه می‌کند و نامی از باباافضل نمی‌برد. دیدگاه حضرت عالی در این مورد چیست؟

کتاب حکیم جلوه را نمی‌دانم، اما اینکه صدرا سرقت داشته باشد را قبول ندارم؛ زیرا صدرا کلمات دیگران را زیاد نقل کرده و گاهی در هنگام نقل گفته است که گوینده چه کسی است و با عبارت «انتهی» فهمانده است حرف گوینده تمام شده و گاهی هم توضیح

گمان می‌کنم
قطب الدین کتاب
معتبر را ترجمه
کرده و به نام
خودش نوشته تا به
خاطر یهودی بودن
نویسنده به آن
بی‌مهری نشود.

نظریاتی که متعلق به خودش نیست، نام برده و نظریاتی را که ادعا کرده به قلم افتاده است را با عبارت «حکمة عرشی» بیان کرده است. در مواردی که تعبیر «حکمت عرشی» را به کار نبرده است، معلوم می‌شود که در حال نقل نظریات دیگران است. بلکه اگر بخواهیم با شیوه‌های کتابت امروزی و نحوه ارجاع دهی که امروزه مرسوم است بسنجیم، برخی می‌گویند که ایشان سرقت کرده است، ولی من این

را براساس توضیحی که بیان کردم، قبول ندارم. برخی که کتاب مبدأ و معاد ایشان را تصحیح کرده‌اند، نه نسخه داشته‌اند و بعد از تصحیح متوجه شدند که کتاب مبدأ و معاد به خط خود ملاًصدرا در کتابخانه نمازی شیراز وجود دارد و باوجوداین دیگر به این نه نسخه نیازی نیست. بنابراین این عده به شیراز می‌روند و متصدیان کتابخانه نگهبان کتابخانه را موظف می‌کنند که به این افراد رسیدگی کند. این دو نفر گفتند که خط‌خوردگی‌های زیادی روی کتاب بوده است؛ یعنی ملاً صدرا خودش نوشته و باز خط زده و دوباره نوشته است. و این کلام صدرا را تأیید می‌کند که اگر بخواهیم بنویسیم، خیلی وقت گرفته می‌شود و اگر می‌خواسته نظریات دیگران را با عبارات خودش بنویسد، خیلی وقت می‌گرفته است. بنابراین چیزهایی را که امروز در مورد سرقت ملاًصدرا می‌گویند، من قبول ندارم.

درمورد ترجمه کتاب باباافضل که در سؤال خود مطرح کردید، باید عرض کنم که ابوالبرکات بغدادی که یهودی بوده است، کتاب معتبر که کتاب بسیار خوبی

نداده است. ولی آن زمان رایج نبوده است که وقتی مطلبی را نقل می‌کنند، نام ناقل آن را در پاورقی بیاورند. نه فقط ایشان، بلکه خیلی‌ها این کار را کرده و آدرس نداده‌اند و اگر سرقت است، مال همه سرقت است. اما صدرا خودش در اصول کافی یا در حاشیه بر الهیات شفا (الان یادم نیست در کدام کتاب گفته است) نوشته است که آوردن عبارت خیلی آسان نیست و وقتی من مطلبی را می‌پسندم و می‌خواهم در کتابم آن را نقل کنم، دیگر با عبارت خودم نمی‌آورم، بلکه همان نظری را که قبول کردم، با عبارت خود گوینده می‌آورم. ایشان اعتراف کرده است که برای بیان نظریات دیگران وقت نگذاشته است که با عبارت خودش بیاورد، بلکه گفته است که با عبارت خود صاحب نظریه، دیدگاه او را بیان کرده است، به خصوص که در زمان ایشان آدرس دادن رایج نبوده است. اما اینکه صاحب دستگاه فکری مستقل است، ایشان در کتاب رساله حدوث، حرکت جوهری را به دیگران نسبت می‌دهد، نه به خودش و همچنین چون اصالت وجود در بین عرفا معروف بوده، ایشان نام عرفا را در این بحث برده است. ایشان صادقانه از



تراث فلسفه اسلامی می‌دانم که توسط شما دنبال می‌شود. سؤالم این است که به نظر شما در زمینه احیای تراث فلسفی چه فرصت‌ها و چالش‌هایی وجود دارد؟

کتاب شفای ابن‌سینا یک دائرة المعارف کامل است. حداقل این است که در زمان خودش کامل بوده، گرچه بعدها مواردی به آن اضافه شده است. الان هم کارایی فراوانی دارد

و حیف است که متروک شود، ولی به‌خاطر سنگینی کتاب به‌سراغ آن نمی‌روند. من نگاه کردم و دیدم که کتاب قابل‌توجهی است و تدریس هم نمی‌شود. برای همین تصمیم گرفتم آن را تدریس کنم. من الان هم دارم به اصرار برخی اسفار می‌گویم، ولی اصلاً به تدریس آن تمایلی ندارم؛ زیرا وقتی دیگران اسفار تدریس می‌کنند، چرا من وقت خود را صرف تدریس این کتاب کنم. من تمایل دارم کتاب‌هایی را تدریس کنم که ارزشمند و متروک باشند و دیگران آن را تدریس نکرده باشند. البته ابن‌سینا خیلی کتاب دارد و من همه آن کتاب‌ها را تدریس نکرده‌ام.

به من بارها گفته‌اند که اگر شفا را تدریس نمی‌کردی، این کتاب فقط به درد کتابخانه‌ها می‌خورد. من خودم از شفا ترجمه و شرحی در اختیار ندارم و با زحمت و تفکر مطالب شفا را حل می‌کنم و در حال حاضر مشغول تدریس بخش خطابه منقش شفا هستم. البته مرحوم جلوه حاشیه دارد، ولی این حاشیه بر همه عبارات نیست، اما در عین حال این حاشیه مفید و ارزشمند است.

کتاب قبسات کتاب خوبی است و مدرّس ندارد. کتاب‌هایی که من انتخاب می‌کنم، غالباً کتاب‌هایی هستند که کسی آن‌ها را تدریس نکرده است. البته گاهی برخی کتاب‌ها به من تحمیل شده است، مثل تدریس کتاب شرح منظومه که من نمی‌خواستم آن را شروع کنم. گرچه الان خوشحالم که آن را شروع کردم؛ چون کتاب اولیه است و من چون زیاد عبارت کتاب‌ها را توضیح می‌دهم، از این جهت تدریس این کتاب برای خیلی‌ها که می‌خواهند فلسفه را شروع کنند، مفید است. به تدریس کتاب اسفار نیز هم‌اکنون تمایلی ندارم و حتی ممکن است آن را تعطیل کنم.

کتاب شفای ابن
سینا، یک دائرة
المعارف کامل

است و الان هم
کارایی فراوانی دارد
و حیف است که
متروک شود.

است را نوشته است. کتاب ایشان را که تطبیق داده‌اند، متوجه شده‌اند که با کتاب دَرّۃ التاج که فارسی است، یکی است. برخی گفته‌اند که قطب‌الدّین از معتبر گرفته است. اوّل معتبر نوشته شده است، بعد ایشان این کتاب را نوشته است. من گمان می‌کنم قطب شیرازی دیده که این کتاب بسیار باارزش است و مورد استفاده فیلسوفان مسلمان نیست. برای همین ایشان

این کتاب را ترجمه می‌کند و به نام خودش می‌نویسد و نمی‌گوید که ترجمه معتبر است؛ زیرا اگر می‌گفته که ترجمه معتبر است، کسی آن را به‌خاطر یهودی بودن نویسنده اصلی نمی‌خوانده است و این سرقت نیست؛ چون این کتاب را می‌خواسته رایج کند و از این قبیل موارد ما داشتیم.

مکتب فلسفی صدرا را می‌توان مکتب ثالث دانست

آیا مکتب صدرا مکتب ثالثی در فلسفه اسلامی به‌شمار می‌آید و یا مکتب تلفیقی است؟ چون برخی از مؤرخان فلسفه اسلامی و همچنین بعضی از فیلسوفان مشایی تهران، فلسفه صدرا را مکتب ثالث و جدید نمی‌دانند، بلکه بیشتر مکتب او را تلفیقی از مشاء و اشراق و عرفان نظری و آیات و روایات می‌دانند. دیدگاه حضرت‌عالی در این مورد چیست؟

صدرا هم عرفان بلد بوده و هم مشاء و هم اشراق و هم آیات و روایات را خوانده و سپس یک مکتبی را تنظیم کرده است. حال می‌توانیم مکتب ثالث بگیریم به اعتبار اینکه با روشی خاص از تمام این موارد، خودش برداشت و جمع‌بندی و استنباط‌های فلسفی و در مواردی نیز نوآوری‌هایی و نکات بدون سابقه داشته است.

تمایل دارم کتاب‌هایی را تدریس کنم که ارزشمند و متروک باشند

حضرت‌عالی سالیان درازی است که به تدریس کتاب‌هایی اشتغال دارید که متروک‌اند و کسی آن‌ها را تدریس نکرده است. و این روش و کار شما بسیار ارزشمند است و بنده نام آن را پروژه احیای

پیش از انقلاب، علامه طباطبایی فلسفه ملاصدرا را ترویج کرده است

به نظر می‌رسد که پیش از انقلاب، بیشتر فلسفه مشاء رایج بوده و فلسفه ملاصدرا کمتر مورد توجه بوده است. اگر با این سخن موافق هستید، به نظر حضرت عالی علت این امر چیست؟

با فلسفه مخالفت
زیاد شده است
و علت مخالفت
فقها با فلسفه عناد
نیست، بلکه ترحم
به خود طلبه‌ها
است.

پیش از انقلاب، علامه طباطبایی فلسفه ملاصدرا را ترویج کرده است. البته با فلسفه مخالف‌های زیادی شده است و یکی از علت‌های مخالفت فقها با فلسفه این است که خطا در اعتقادات اشخاص رخ ندهد. یکی از بزرگان حوزه مشهد که اصلاً به فلسفه اعتقاد نداشت، مدرسه‌ای داشت. یکی از افراد این مدرسه که فردی با استعداد بود، خودش به من گفت که مدیر مدرسه مخفیانه به‌طوری که کسی چیزی نفهمد، به من گفت که برو فلسفه بخوان؛ یعنی فهمیده که فرد ذهنش فلسفی است، گفته که برو فلسفه بخواند؛ یعنی علت مخالفت با فلسفه عناد نیست، بلکه ترحم به خود طلبه‌هاست.

بعضی از علوم که قبلاً در حوزه رایج بوده، الان از بین رفته‌اند

حضرت عالی وضعیت آموزش فلسفه در حوزه و دانشگاه را چگونه می‌بینید؟
فلسفه هم در حوزه مطرح است و هم در دانشگاه و در حوزه همان‌طور که از عمق بقیه دروس کاسته شده است، از عمق کلاس‌های فلسفه نیز کاسته شده

است؛ یعنی ما انتظار بیشتری از حوزه داشتیم، البته نه تنها نسبت به فلسفه، بلکه این انتظار را از حوزه درمورد علوم دیگر نیز داریم و الان حوزه ضعیف یا تضعیف شده است. فلسفه پیش از انقلاب خیلی رایج نبود؛ چون با آن مخالفت زیادی شد و بعد از انقلاب طلاب فلسفه را خیلی خوب خواندند، ولی بعدها کم‌کم از عمق دروس فلسفه در حوزه کاسته شد و من قبل از اینکه وارد دانشگاه بشوم، فکر می‌کردم دانشگاه‌ها و دانشجویان به این کتاب‌ها اهمیت می‌دهند. اما بعد دیدم که غالباً به این فلسفه و این کتاب‌ها بها نمی‌دهند و بیشتر به فکر چاپ مقاله هستند. البته افراد کمی در دانشگاه درباره فلسفه به‌طور قوی کار می‌کنند. ما از دانشگاه انتظار چندانی نداریم، ولی از حوزه انتظار داریم که به فلسفه و این علوم بهای بیشتری بدهد. البته در حوزه برخی از طلاب به این کتاب‌ها بها می‌دهند و خیلی خوب کار می‌کنند و کار این‌ها ارزشمند و قابل توجه است. من جو عمومی و غالب حوزه را عرض کردم که به فلسفه بها نمی‌دهند و این مشکل باید حل شود؛ زیرا اگر فلسفه خوب است و فایده دارد، چرا به آن بهای قابل توجه نمی‌دهند؟ البته عصمت از خطا را مخصوص اهل بیت می‌دانیم و فلسفه خالی از اشتباهات نیست. ولی فلسفه در حد یک علم قابل اعتماد است. نکته دیگری که باید بگویم این است که در حال حاضر، بعضی از علوم که در قدیم در حوزه رایج و مرسوم بوده، از بین رفته‌اند.
بسیار سپاسگزاریم از اینکه دعوت ما را برای انجام این مصاحبه پذیرفتید.

